

جستارنامه ادبیات تطبیقی
(نشریه علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد)
سال دوم، شماره پنجم، پاییز ۱۳۹۷

(خیال روی تو در هر طریق همزه ماست)

بررسی جلوه‌های معشوق در اشعار سعدی و پترارک

۱. اشرف السادات اشرفی^۱

۲. دکتر محمد رضا اسعد^۲

۳. دکتر فاطمه عسگری^۳

۴. دکتر محسن ایزدیاری^۴

چکیده

هدف از این پژوهش، آشنایی با پترارک^۱ و شناخت سبک و سیاق و نگاه این شخصیت به معشوق و جلوه‌های آن در شاخه‌ی ادبیات غنایی و پیدا کردن وجوه مشترک و افتراق آن با سعدی که از بزرگان ادبیات زبان پارسی است، می‌باشد. در این مقاله با استفاده از منابع موجود، نظیر غزلیات سعدی و ترجمه‌ی بخشی از سروده‌های فرانچسکو پترارک و دیگر منابع قابل دسترسی و با استفاده از گردآوری داده‌ها، تجزیه و تحلیل، بررسی تطبیقی صورت گرفته است. آشنایی با سبکی از ادبیات غربی و با هدف ارتقاء فرهنگ و زبان و ادبیات فارسی و شناخت بیشتر سنت‌های ادبی از اهداف دیگر این پژوهش می‌باشد. در نتیجه این تحقیقات و پژوهش، مشترکات و تفاوت دیدگاه‌های این دو شاعر نسبت به معشوق و جلوه‌های آن شناخته خواهد شد. صعب‌الوصول بودن معشوق، شایستگی مقام معشوق و نگاه یکسان و مشترک آنان به معشوق در بعضی جهات از بارزترین شباهت‌ها و کلیت داشتن و جفاکار بودن معشوق سعدی و فردیت داشتن و مهربان بودن معشوق پترارک از تفاوت‌های اشعار این دو شاعر بزرگ می‌باشد.

کلید واژگان: ادبیات تطبیقی، سعدی، پترارک، جلوه‌ی معشوق، مضمون‌های غنایی.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک. ashrafashrafi481@yahoo.com

۲. عضو هیات علمی و استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی اراک. m-asad@iau-arak.ac.ir

۳. عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات ایتالیایی دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران - ایران. (نویسنده مسئول) fateasgari@ut.ac.ir

۴. عضو هیات علمی و استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی اراک. izadyar.mohsen@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۱/۲۳

تاریخ دریافت: ۹۷/۹/۷

۱- مقدمه

تاریخ ادبیات فارسی سراسر پر از حسن و جمال و ستایش زیبایی است؛ ستایشی که در پی عشقی به وجود آمده است. عشق به معشوقی که در ابتدا کنیزکان زیبارویی بوده اند و به تدریج متعالی گشته و جایگاه والا و شایسته ای یافته اند. عشق و زیبایی همچون دوقلوهای به هم چسبیده ای هستند که از هم جدا نمی گردند و یا به مانند تاروپود فرشی به هم گره خورده می مانند که گسستن آنها، ماهیتشان را از بین می برد. در اشعار شاعران چه در دوران کلاسیک و چه در دوران معاصر، عشق به زیبایی و جمال نقش بسیار مهمی در پدید آوردن سروده های غنایی دارد. زیبایی را همه دوست دارند سخن معروفی از معصومین (علیهم السلام) است که می فرماید: الله جمیل و یحب الجمال. خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد. گرایش به جمال پرستی و زیبایی در ذات بشر است. همیشه با او بوده است. این میل مخصوصاً در میان هنرمندان نمود بیشتری می کند چه او عاشق باشد چه شاعر. زیبایی بهترین هدیه از سوی خداوند به بندگانش می باشد. با نگاهی شاعرانه تر و لطیف تر می توان اعتراف کرد که زیبارویان زمینی از تبار فرشتگانند و این کلام مصداق سخن افلاطون است که معتقد است زیبارویان زمینی، سایه ای از زیبارویان راستین هستند. انسان ها با دیدن زیبایی ها مهربان و رثوف شده و به آرامش می رسند. علاقه و عشق به زیبایی، همواره در بطن انسان بوده است در کل می توان گفت که با انسان زاده شده است. «زیبایی جمال، لطیف ترین و بزرگ ترین ارمغان هستی و خداوند است. در میان انبوه تعاریف ارائه شده از زیبایی، تعریف دل چسب و ساده ای امرسون دانشمند و فیلسوف آمریکایی که می گوید: مجال دیدن زیبایی ها را از دست مگذار، زیرا زیبایی اثر انگشت خداوند است.» (صیادکوه، ۱۳۸۶، ۲۵) این نکته که معیار و ملاک زیبایی چیست و تفاوت و معیار آن در ادبیات فارسی و ادبیات غربی با توجه به فرهنگ و آداب هر ملت و قومی مجال دیگری می طلبد که در این مقاله نمی گنجد. سرودن اشعار بسیار زیبا در وصف معشوق نه تنها در ادبیات فارسی بلکه در ادبیات عرب و در ادبیات غربی نیز معمول و مرسوم بوده است. دانته، پترارک، شکسپیر از جمله شاعران بزرگ در غرب هستند که اشعار زیبا و درخور توجهی سروده اند. «هرچه نگاه و دید شاعر در محیط پیرامون خود، ظریف تر و عمیق تر باشد، تصویری که انگیخته ی خیال اوست؛ شاعرانه تر و تخیل انگیزتر خواهد بود؛ به عبارت دیگر هرچه دایره ی استفاده ی شاعر از صورت های خیالی بیشتر باشد. قدرت او در بازآفرینی و به تصویر کشیدن معشوق، نمود بیشتری خواهد داشت. البته دایره ی استفاده شاعران از صورت های خیالی متفاوت است.» (چرمگی، ۱۳۸۷، ۲) گاهی جایگاه تجلی معشوق و توصیفات وی الهام گرفته از یک الهه و خدایی است که مظهر و نماد زیبایی، مهربانی یا ظلم و ستم، قدرت و یا شجاعت است؛ که این عمل به واسطه وجه تشابه موجود بین الهه و معشوق صورت می پذیرد. چه در ادبیات پارسی و چه در ادبیات غربی به آرکی تایپ ها^۱ یا کهن الگوها (خدایان عشق و زیبایی) برمی خوریم که به شاعر عاشق در توصیف معشوق به جهت داشتن شباهت مشترک، کمک بسیاری می کند. «مفهوم زیبایی در ذهن نیاکان ما با مفهوم قدرت و نیرومندی درآمیخته است. کهن ترین نمونه ی زیبایی را نیز از همین کتاب می توان در اوستا سراغ گرفت؛ که یکی، توصیف زیبایی *آناهیتا* - ایزد بانوی باروری و فراوانی و پاکی - و دیگری توصیف *دینا* - الهه ی خرد روان - است. در اوستا، در یشت پنجم، بندهای

۷ و ۱۵ و ۶۴، زیبایی پیکر آنهایتا و سپس در بندهای ۱۲۹ و ۱۲۷ بیشتر به جامه و زیور، او توصیف شده است.» (آقابابایی، ۱۳۹۰، ۴)

زیبایی معشوق در غزلیات کلاسیک فارسی معمولاً با نمادها، یعنی تشبیه زیبایی جسمانی به عناصری که مظهر آن زیبایی‌اند؛ یعنی مظاهر طبیعت صورت گرفته است. سعدی از همه‌ی توانمندی‌های زبان فارسی، برای آراستن سخن خود بهره جسته است. او زیباترین افراد و بهترین‌ها را از جهت شباهت‌های ظاهری و معنوی مشابه به دلبر خویش قرار داده است. معشوق در غزل و سونت^۳ (Sonnet) نمود یکسانی ندارد. جلوه معشوق به تفاوت نگاه شاعر به معشوق از جهت زمینی بودن و یا آسمانی بودن، ازلی و یا ابدی بودن و دیگر جوهی که زائیده ذوق و سلیقه و تصورات و تخیلات شاعر است متفاوت می‌باشد.

«گذشته از شخصیت‌پردازی معشوق، حقیقت معشوق نیز همواره در کانون توجه پژوهشگران بوده است؛ معشوق می‌تواند خدا، ممدوح یا هر شخص دیگری باشد. افزون بر این، معشوق می‌تواند نماد اوضاع اجتماعی باشد؛ گاهی آرزوهای دست‌نیافتنی خود را در قالب معشوقی مطرح می‌کند و از جور و فراق آن می‌نالند؛ همچنین معشوق می‌تواند مظهر طبیعت آرمانی باشد.» (شمیسا، ۱۳۷۰، ۲۶۲) «معشوق در ادبیات فارسی دارای صفات و اخلاق و زیبایی‌های مشخص و معینی است. صفات مهم او عبارتند:

- ۱) جفاکار و خون‌خوار و نامهربان است.
- ۲) پیمان‌شکن است.
- ۳) هرجایی است بدین معنی که مدام با رقیبان در نشست و برخاست است.
- ۴) آشوبگر و فتنه برانگیز است» (همان، ۲۶۵)

این خصوصیات به مقتضای اسالیب و ادوار مختلف فرق می‌کند؛ اما خصوصیتی در معشوق سعدی دیده می‌شود. اگرچه شمیسا در ادامه‌ی کلام خویش این نکته را متذکر می‌شود: «که غالباً می‌توان آن‌ها را به نهادهای اجتماعی و اوضاع و احوال جامعه‌ی ایرانی در طول تاریخ مربوط دانست. مثلاً هرجایی بودن معشوق می‌تواند ملهم از ناپایداری قدرت‌های حاکم بر جامعه باشد؛ زیرا قدرت و ریاست هر روز از دستی به دست دیگر می‌افتاد و با هیچ‌کس وفا نمی‌کرد و یا می‌تواند نشانه‌ای از واقعیت زندگی عاشیق مذکر ترک باشد و حتی می‌توان آن را از دیدگاه علم الاساطیری به زنی که در دوران مادرسالاری در جوامع کشاورزی رئیس قبیله بود مربوط کرد. این زن در مراسم باروری زمین، هر ساله با پهلوانی وصلت می‌کرد و سپس او را می‌کشت و خورش را بر مزارع می‌پاشید.» (همان، ۲۶۵) در بررسی که در هویت و حقیقت معشوق در اشعار این دو شاعر انجام شده است؛ می‌توان گفت: که معشوق پترارک، زنی است حقیقی، زمینی و مانند هر انسان دیگری میراست. او زنی زیبارو و مهربان بوده که دو سال قبل از دیدار پترارک ازدواج کرده است؛ و سعدی نیز معشوقی دارد زمینی که علیرغم توصیفات و تصویرگرایی بسیار وی از یار خویش، هویت دقیقی از شخصیت و نام و جنسیت معشوق وی به دست نیامده است.

در رابطه با معشوق در ادب پارسی با نگاه از زوایای مختلف پژوهش و تحقیقات بسیاری صورت پذیرفته است. همچنین سیر تکاملی معشوق از روزگاران گذشته تاکنون و همچنین شایستگی وی و مراحل آن نیز تحقیقات و کتب بسیاری نگاشته شده است. اگر بخواهیم جزئی‌تر سخن بگوییم در رابطه با شاعران بزرگی همچون سعدی، حافظ، نظامی و خاقانی و صائب و دیگران نیز بررسی‌هایی انجام گرفته است؛ حتی بررسی تطبیقی شاعران شرقی و شاعران غربی نیز که در این میان اندک نیستند، دیده می‌شود ولی در این میان پژوهشی که دال بر تحقیقی مبنی بر بررسی تطبیقی جلوه‌های معشوق در غزلیات سعدی و سونت‌های^۳ پترارک باشد دیده نشده است. پژوهش در این زمینه به گسترش نه تنها باعث آشنایی با سبک‌های مختلف ملل دیگر می‌شود، بلکه به رشد فرهنگ و ارتقا زبان و ادبیات فارسی، کمک بسیاری خواهد کرد.

نگارنده در پی آن است که به برخی از مقالاتی که در رابطه با جلوه معشوق تحت عناوین مختلف صورت پذیرفته و در این مقاله نیز مورد استفاده واقع شده اشاره کند:

«جلوه‌ی خاص معشوق در غزل صائب»، نوشته‌ای از زهرا احمدی اناری، مجله‌ی شعر پژوهی (بوستان ادب)، دانشگاه شیراز.

«نشانه زیبایی پیکرین در ادب پارسی»، کاری از زهرا آقا بابایی خوزانی، کهن نامه‌ی ادب پارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. در این مقاله نگارنده سعی کرده که معیارهای زیبایی در دوران مختلف را برشمارد؛ و تفاوت‌ها و شباهت‌ها را بررسی کند.

«بررسی تطبیقی جلوه‌ی معشوق در غزلیات سعدی» از مهرعلی یزدان پناه و روجا عدنانی، (۱۳۹۱).
«پوشش معشوق در غزلیات سعدی»، مقاله‌ای از احمد امین و مهدی احمدی که به بررسی لباس معشوق پرداخته شده است. نگارنده سعی بر آن دارد که از طریق بررسی پوشش معشوق، بتواند به جنسیت معشوق پی ببرد.
«نام‌های شاعرانه معشوق در غزلیات خاقانی، نظامی و سعدی» مقاله‌ای از مرتضی چرمگی عمرانی (۱۳۸۷)، نگارنده در این مقاله بر آن است نگاه این این سه شاعر را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار داده و نقاط اشتراک و تفاوت‌های آن را بیابد.

روش این پژوهش، توصیفی تحلیلی با رویکرد تطبیقی می‌باشد.

۲- معشوق در جایگاه تاریخی

معشوق سعدی گاهی به صورت شخصیت‌های تاریخی جلوه می‌کند. یار سعدی زیباست به مانند یوسف و عاشق به مانند زلیخا مورد انکار عاشقان واقع شده است؛ و زمانی ادعاها و عشق او مورد قبول حضار واقع می‌شود که نقاب از چهره‌ی دلبر بیفتد.

تا عذر زلیخا بنهد منکر عاشق / یوسف صفت از چهره برانداز نقابی

(سعدی، ۱۳۷۲، ۷۵۶)

معشوق سعدی گاهی نیز به مانند شیرین، لیلی، ویس و یا عذرا جلوه می‌کند:

بررسی جلوه‌های معشوق در اشعار سعدی و پترارک

فرهاد را چو بر رخ شیرین نظر فتاد / دودش بسر آمد و از پای در فتاد
مجنون ز جام طلعت لیلی چو مست شد / فارغ ز مادر و پدر و سیم و زر فتاد
رامین چو اختیار غم عشق ویس کرد / یکبارگی جدا ز کلاه و کمر فتاد
وامق چو کارش از غم عذرا بجان رسید / کارش مدام با غم و آه و سحر فتاد

(سعدی، ۱۳۷۲، ۲۳۲)

«شاعر دقیقاً به ستایش از ویژگی و خصوصیتی در وجود بانویش می‌پردازد که قدیسه «سانتاکیارا» (Santa Chiara)، نیز از آن‌ها برخوردار بوده است.» (مهدوی، ۱۳۸۸، ۲۲) «سانتاکیارا» قدیسه‌ای بسیار مهربان، زیبا با موهایی طلایی که صدسال قبل از پترارک می‌زیسته است، مارک موزا، معتقد است که پترارک در هنگام سرودن سونت‌هایش به این شخصیت نظر داشته است. معشوقه ترک است و عاشق غلام اوست. در عین حال معشوقه سعدی جنگجوست و در جنگ بازوی خود را می‌پوشاند:

بیاض ساعد سیمین مپوش در صف جنگ / که تکلف شمشیر لشکری بزنی

(سعدی، ۱۳۷۲، ۱۷۹)

در تاریخ غزل عاشقانه هویت زنانه معشوق گاه پنهان‌کننده‌ی یک معنی و هویت غیر زنانه و گاه نشانگر یک سمبل هنری می‌تواند باشد. لئورا در قیاس با محبوب‌های اشعار شعرای شیرین طرز نو زمینی‌تر و زنانه‌تر است. «معشوق و یا همان یار، حبیب و یا دوست در غزل عاشقانه فارسی معانی و تعابیر زیادی به خود می‌گیرد به‌خصوص در اشعار حافظ و یا سعدی. ولی در اشعار پترارک از این چند منظوره بودن معانی مبراست. لئورا نقاب‌های گوناگونی به چهره ندارد و همواره همان لئورا است. البته به غیر از مواردی که نام او جهت بیان معانی دیگر به‌عنوان نشانه (senhal) به کار گرفته شده است.» (عسگری، ۲۰۱۳)

۳- شایستگی معشوق

معشوق سعدی در غزل مقامی والا دارد و از جایگاه زمینی به جایگاه آسمانی و معنوی صعود کرده است. در شعر سعدی گریبان‌همانند مطلعی است که صورت ماه معشوق از آن سر بر آورده است.

چون ماه برآمد ماه روی از مطلع پیراهنش / چشم بد را گفتم الحمدی بدم پیرامنش

(سعدی، ۱۳۷۲، ۴۷۲)

«در گذشته معشوق غزل بسیار پست بوده است و در واقع حکم برده‌ی شاعر را داشته است. از این ملاحظه می‌شود که در بسیاری از تغزلات، معشوق حقیقی خود شاعر است چه او بود که ناز می‌کرده و نسبت به کنیز یا غلام خود عتاب و خطاب داشته است. بر اثر تحول غزل اندک‌اندک معشوق، مقام شایسته‌ی خود را باز می‌یابد. به‌طوری‌که در غزل عهد اولیه و وسطای عراقی، معشوق دارای مقامی متعادل است. البته بعدها مقام معشوق بسیار بالا می‌رود به‌طوری‌که شاعر یا عاشق آرزو می‌کند که سر در قدمش نهد یا جان خود را در راه او از دست بدهد.» (شمیسا، ۱۳۷۲، ۲۶۲)

البته این والایی و شایستگی معشوقه مرهون رشد و تحول غزل می‌باشد و گرنه در گذشته معشوقه در اشعار شاعران پست و حقیر بوده است، اما سرانجام به‌جایی می‌رسد که اساساً اسائه ادب به او خلاف سنت شعری است. در اشعار سعدی معشوقه چنان جایگاه والایی دارد که سعدی خاک‌پای او را سرهمی چشمانش می‌کند و او را مقدس می‌شمارد. خاک‌پای معشوق بسیار با ارزش و با قداست است به‌طوری‌که سعدی به آن قسم می‌خورد. عاشق دوست دارد که خاک‌پای معشوق باشد تا به ارزش و اعتبارش افزوده شود. همچنین خاک‌پای معشوق به‌مانند مرهمی است برای درد چشمان گریان عاشق از غم فراق یار.

سرو بالای منا گر چون گل آبی در چمن / خاک‌پایت نرگس اندر چشم بینایی کشد

یا

گر خاک‌پای دوست خداوند شوق را / در دیدگان کشند جلالی بصر بود

(سعدی، ۱۳۷۲، ۳۷۶)

معشوق سعدی برای عاشق بزرگ و با ارزش و دارای کرامات است و برای همین است که عاشق آرزو دارد که خاک زیر نعلین معشوق باشد.

ز خاکم رشک می‌آید که بر سر می‌نهی پایش / که سعدی زیر نعلینت، چه بودی گر تراستی

(همان، ۷۷۱)

معشوق در سونت‌های پترارک نیز مانند معشوق در غزلیات سعدی جنبه‌ی روحانی یافته است خصوصاً در بخش دوم اشعار وی که لئورا از دنیا رفته است؛ برای عاشق، مقامی شایسته و والا پیدا می‌کند. لئورا در چشمان او، یک قدیسه است. عاشق فقط او را می‌بیند نه کس دیگری. او در هنگام بیماری عاشق، به بالین او حاضر می‌شود (مصدق سونت ۳۵۹) و تمام دردهای عاشق را شفا می‌دهد و به زندگی او هستی می‌بخشد. فقط کافی است که نیم‌نگاهی به عاشق بکند آن‌وقت است که دنیا روی خوش خود را نشان می‌دهد (مصدق سونت‌های شماره ۱۱، ۴۷، ۷۲، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۶۵، ۱۸۳، ۲۰۷، ۲۶۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۳ و ۳۵۱). پترارک، در اشعار خویش لئورا را در جایگاه روحانی و شایسته‌ای قرار داده است. او -لئورا- در میان ستارگان و حتی بالاتر از همه‌ی ستارگان قرار دارد و می‌درخشد و آفتاب در مقابل سیمای او کم می‌آورد. لئورا به‌مانند یک قدیسی است که ارواح پرهیزگار به دور او حلقه‌زده و برای شاعر موردستایش و تحسین است. پترارک منزل ابدی معشوقه‌ی خویش را بهشت می‌داند و ابراز می‌دارد که او سعادتمندترین فرد در بهشت است و مورد احترام فرشتگان قرار خواهد گرفت (مصدق سونت‌های ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۷۳، ۲۴۳، ۲۶۷، ۳۲۳ و ۳۲۵). او جایگاهی بالاتر از آسمان سوم و چهارم دست پیدا می‌کند حتی پترارک معتقد است که جایگاه او در آسمان پنجم نیز نخواهد بود. وی جایگاهی بالاتر از آسمان و ستارگان خواهد داشت. معشوقه‌ی شاعر، بانویی مهربان، محجوب، پاک و روحانی است. (سونت ۳۱) او بارها خود را سرزنش کرده است که نتوانسته آنچنان که شایسته معشوقه‌اش است او را ستایش کند.

«و یقیناً سرای خویش را در سپهر پنجم برنخواهد گزید:

بلکه چنان چه اراده فرماید و به نقطه‌ای بالاتر عروج فرماید،

نیک می‌دانم که برجیس و تمامی دیگر ستارگان را مغلوب خواهد ساخت!» (پترارک، سونت ۳۱)

«لئورا - با اینکه وجود واقعی وی به ثبت رسیده است - شخصیتی ادبی است که در نحوه‌ی خوانده شدن و سروده شدن در میان اشعار شاعر عاشق در حقیقت تبدیل می‌شود به محبوبی ساخته و پرداخته دستان ماهر عاشق خویش یا همان شاعر است تا به وسیله آن ابیات سرود نامه رنگ و عطر عاشقانه به خود بگیرد. لئورا زیباست اما نه به زیبایی بئاتریس در اشعار کمدی الهی دانته. بئاتریس دارای ماهیتی فرشته وار و فرشته‌خو است از همان اولین ابیاتی که در وصفش سروده شده است؛ اما لئورا دلبری است زمینی و از خواص فرشته‌خویی و بهشتی بودن تام قدری فاصله دارد. به واسطه مرگ و پس از مرگ وجه آسمانی و بهشتی می‌یابد.» (عسگری، ۲۰۱۳)

این محبوب پس از مرگ علیرغم زیبایی‌های زمینی و مادی‌اش، در آسمان مورد تحسین گروه زیادی از فرشته‌ها و ارواح رستگار قرار می‌گیرد تقریباً به‌مانند مسیح بعد از رستاخیز و معراج به نزد خداوند بازمی‌گردد. دیدن این صحنه که در آن لئورا رستگار در آسمان است یادآور پاداشی است که به مؤمنین وعده داده شده است - دیدن مسیح در میان گروهی از فرشتگان و ارواح بهشتی - لئورا نیز در چنین صحنه‌ای صورت فردی پیروز و رستگار را دارد.

«لئورا، الهام‌بخش شعر پترارک، با خود شعر یکی می‌شود و نشانگر شکوه و جلال درجه هنر شاعر می‌گردد. این‌گونه لئورا از بانوی محبوب بودن به الهام‌بخش هنر شعری بودن تغییر هویت می‌دهد و نامش از طریق بازی با لغات (laura-alloro) نام آن درختچه جاودانه برگ بو گره‌خورده و سمبل نامیرایی شعر شاعر می‌گردد» (۲۰۱۳)

معشوقه‌ی سعدی هلاک دین و دل است و ایمان عاشق را به فساد می‌دهد. زیبایی او فراتر و بیشتر از زیبایی هر عنصر فانی می‌باشد برای همین شاعر عاشق معشوق خود را به فرشته، ملک یا پری و یا الهه‌ای که مظهر عشق و زیبایی ست توصیف می‌کند.

هر که در شهر دلی دارد و دینی دارد / گو حذر کن که هلاک دل و دین می‌گذرد

(سعدی، ۱۳۷۲، ۲۶۴)

ملک یا چشمه نوری، پری یا لعبت حوری / که برگلبن گل سوری چنین زیبا نمی‌باشد

(همان، ۳۰۴)

۴- جفاکاری معشوق

معشوق گاهی به صورت بسیار متفاوتی در اشعار این دو شاعر جلوه می‌کند. درحالی‌که معشوق سعدی سنگدل و بی‌رحم است و نسبت به عاشق ستمگری روا می‌دارد. دلش به حال عاشق بیچاره نمی‌سوزد و نگاهی به او نمی‌کند و تن به وصال او نمی‌سپارد. دلش به‌مانند آهن سرد و سخت است و نسبت به او کم‌لطفی می‌کند. اندک توجهی از سوی معشوق برای تمام دردها و آلام او مرهمی ست.

ظاهر آن است کان دل چو حدید / در خور صدر چون حریر تو نیست

(همان، ۱۹۰)

تندی و جفا و زشت‌خویی / هر چند که می‌کنی، نکویی
فرمان برمت به هر چه گویی / جان بر لب و چشم برخطایت

(همان، ۷۹)

«یکی دیگر از جلوه‌های معشوق که به شکل تعمیم یافته‌ای در اشعار کلاسیک و سبک عراقی به‌وفور دیده می‌شود جفاکاری اوست. مضمون معشوق جفاکار، مایه‌ی اصلی اشعار و غزلیات این سبک را در بر می‌گیرد. کهن‌الگوی چنین معشوقی را می‌توان ایزد بانوان اعصار کهن قلمداد کرد که بعد منفی آن تقویت و بزرگ‌شده است.» (شمیسا، ۱۳۷۶، ۵۹) معشوقه در غزل‌های عاشقانه فارسی گاه بسیار سنگ دل و بی‌تفاوت به رنج عاشق است و شاعر را وادار به یک بندگی کورکورانه و می‌دارد. معشوق سعدی دلی چون حدید دارد و بی‌رحم و شقی است و دلش به حال سعدی بیچاره نمی‌سوزد. سعدی در مورد جفاکاری، پیمان‌شکنی و ظلم و ستم یار خویش سخن بسیار گفته است و اشعار او در این مورد بسامد بالایی دارد. حتی توصیفاتی که از معشوق خود کرده این نکته را به اثبات می‌رساند و ماهیت و سیرت معشوق را افشا می‌کند. سعدی برای نشان دادن جفاکاری معشوق از ابزار و آلات جنگی بهره گرفته است:

هر که بیفتد بتیرت نخاست / و آنکه در آمد به کمندت نجست

(سعدی، ۱۳۷۲، ۶۰)

در همه شهر، ای کمان ابرو / کس ندانم که صید تیر تو نیست

(همان، ۱۹۰)

درد دل با سنگدل گفتن چه سود؟ / باد سردی می‌دمم در آهنت

(همان، ۲۱۳)

تیر غمزه و کمان ابروش / عاشقان را عید قربان می‌کند

(همان، ۲۳۳)

این ویژگی خاص در معشوقه پترارک اصلاً دیده نمی‌شود. لئورا به‌مانند محبوب‌های شعرای «مکتب شیرین طرز نو» مهربان و یکدل و صادق می‌نماید. اگر معشوق پترارک، مانند مادری مهربان بوده است ولی با این وجود در موارد بسیار کمی نیز ظالم و ستمگر است و شاعر از او تقاضای لطف و مهربانی می‌کند ولی از سوی او بی‌لطفی و نامهربانی می‌بیند. عاشق حاضر است به خاطر معشوق تمام مصیبت‌ها را تحمل کند و در عین حال از او سپاسگزار باشد. (پترارک، سونت ۸۲)

«... و گاه چون مادری دلسوز و گاه هم چون عاشقی عمل می‌کند که سراپا ترسان

و سوزان از آتشی ناب است! سخنانش نشان می‌دهد که در این سفر،

از چه گریزان گردم یا به دنبال چه روم. (همان، سونت ۲۸۵)

قلبی خشن و نامهربان و نیز اراده‌ای سنگدلانه

در شکل و قالبی شیرین و فروتن و ملکوتی ظاهر می‌گردد:

چنان چه رفتار خشونت‌بار این بانو به طول انجامد،
مرا به‌سوی نیستی خواهد کشاند و این امر، موجب افتخارش نخواهد گردید!» (همان، سونت ۲۹۵) که این
سونت اشاره به سنگدلی معشوق شاعر دارد.

۵- شرم و حیا در معشوق

معشوق در سونت‌های پترارک محجوب و باحیاست. حیا و شرم نه‌تنها چیزی از محبوبیت معشوق نمی‌کاهد،
بلکه او را جذاب‌تر و دلربا‌تر می‌کند. «معشوق در دو حالتِ ملائمت و خشونت توصیف می‌شود، در حال
خشونت اهل ممانعت است و در حال ملائمت، اهل شرم می‌شود؛ به‌عبارت‌دیگر، معشوق اغلب با تندى و عتاب
عاشق را از خود دور می‌کند و هرگاه عاشق را نزدیک خود می‌بیند، او را با ملاطفت درمی‌یابد و با شرم و حیا او
را محروم می‌سازد؛ البته گاهی نیز شرم عاشق او را از معشوق بی‌نصیب می‌کند و این همیشه از معشوق محروم
بودن است.» (اناری، ۱۳۹۵، ۱۰) حجب و شرم از نکته‌های قابل‌بررسی در ویژگی‌های معشوق سعدی و پترارک
است. معشوق پترارک زنی با شرم و حیا و محجوب است. او به‌محض اینکه متوجه نگاه عاشق می‌شود، نگاه خود
را از او برمی‌گرداند و گیسوان طلایی خویش را می‌پوشاند:

«بانوی من از آن هنگام که از خواسته‌های عمیقم اطلاع یافتید،

گونه‌ای که هر اراده‌ی دیگری را در قلبم محو می‌کرد،

دیگر هرگز ندیدم حجاب از سر برافکنید:

خواه آن زمان که در زیر نور آفتاب به سر می‌بردید یا در پناه سایه بودید...

لیک آن هنگام که "عشق"، توجه شما را نسبت به احساساتم آگاه فرمود،

گیسوان طلایی شما به‌سرعت در زیر حجاب فرو رفت

و نگاه مهرآمیز شما پنهان گردید» (پترارک، سونت ۱۱)

اما در اشعار سعدی ما با معشوقی روبرو هستیم: نامهربان، جفاکار، پیمان‌شکن که با رقیبان نشست‌وبرخاست
می‌کند و آشوبگر است. بی‌شرمی و شوخ‌چشمی معشوق سعدی، برحجب و حیای او غلبه دارد و سعدی بارها در
غزلیاتش به این نکته اشاره کرده است و معشوق خویش گله کرده است:

مرا بعاقبت این شوخ چشم بکشد / چو شمع سوخته روزی در انجمن بکشد

(سعدی، ۱۳۷۲، ۳۰۵)

بدوستی گله کردم ز چشم شوخش گفت / عجب نباشد، اگر مست تیغزن بکشد

(همان، ۳۰۶)

«زیبایی لئورا همیشه در قاب زیبایی‌های طبیعت توصیف‌شده است. دشت‌های وسیع و سرسبز، صدای شرشر
آب جویبار، صدای خروش آب رودخانه، دشتی پر از گل و شکوفه همگی یادآور حضور وی هستند. وقتی او
هست طبیعت احساس می‌شود و وقتی طبیعت هست شاعر رسیدن عطر وی را احساس می‌کند. لئورا در طبیعت
ادغام‌شده است. حتی پس از مرگش گویی حاضرتر است و او که در زمان زنده بودن از روی شرم و حیا با شاعر

هم صحبت نمی شود حالا پس از مرگ بیشتر از اینکه در آسمانها دیده شود در روی همین زمین و در قاب همین طبیعت چشمان سرخ و نمناک شاعر او را می بینند. او را در کنار تنه درختی تکیه زده و یا زیر باران شکوفه های بهاری و گاه به مانند الهه ای از عهد کلاسیک می بیند و حس می کند.» (عسگری، ۲۰۱۳)

۶- صعب الوصول بودن معشوق

سعدی صعب الوصول بودن معشوق را به شکل های مختلفی نشان می دهد. معشوق سعدی گاه مانند میوه ای بر شاخه ی درخت بلندی جلوه گری می کند:

ترسم ای میوه درخت بلند/ که نیایی به دست کوتاهم

(سعدی، ۱۳۷۷، ۵۱۸)

و گاهی معشوق برای او چون آب حیات است و می گوید:

من از کجا و تمنای وصل تو ز کجا/ اگر چه آب حیاتی هلاک خود جستم

(همان، ۱۰۵۲)

و در بعضی از غزلیات، معشوق به سیمرخ تشبیه شده است... سعدی در همه ی این توصیفات می خواهد صعب الوصول بودن یار را به خواننده القاء کند. کلمات و واژگان نمی توانند دلبر شیرین و زیباروی سعدی را توصیف کنند از این رو سعدی از تمام توانمندی های خویش بهره گرفته تا به خواننده بفهماند که معشوق وی چقدر زیباست و یا صعب الوصول است، وی گاهی او را به میوه ای دست نیافتنی بر شاخه ای بر درخت بلند تصور می کند، گاهی چون آفتاب و یا ماه و یا... . معشوق پترارک نیز صعب الوصول است و اشعار شاعر همه گواه بر این ادعاست؛ زیرا که لئورا معشوق پترارک زنی متأهل می باشد و دارای چندین فرزند است. غیر از این مورد، شرم حاکم بر معشوق و یا عاشق مانع از وصل آنها می شود. پترارک، شخصیتی درون گرا داشته که هیچ گاه از اندیشه و درونیات خویش با کسی صحبت نمی کرده است. حتی نزدیک ترین دوست او از جریان عاشقی وی بی خبر بوده است و اشعار او را صرفاً یک سروده ی ساده ی غنایی تصور می کرده است و شاعر تنها راه وصال به معشوق را مرگ می دانست (مصدق سونت های ۷۳، ۸۴ و ۹۱). او امیدوار بوده که در دنیای دیگر به وصال یار برسد:

«ای حریف دلبد و فریبایم! هزاران بار

قلبم را تقدیمتان داشتم تا با چشمان زیبای شما

به صلحی پاینده دست یابم، لیک مایل نیستید باروحیه ی متعالی تان،

به نقطه ای چنین پست و حقیر نظر افکنید...» (پترارک، سونت ۲۱)

در بخش آخر سروده های پترارک زمانی که او از لئورا سخن می گوید، دقیقاً زمانی ست که معشوق از این دنیا رفته و تمام اتفاقها در خواب شاعر عاشق رخ می دهد. لئورا، بعد از مرگ زمینی تر شده است و بدون شرم بر بالین عاشق خسته حاضر می شود؛ قطرات اشک او را از دیده پاک می کند و با سخنانش، برای او لطف و شیرینی به ارمغان می آورد به صورتی که این حس و حال را هیچ مرد فانی تجربه نکرده است. (اشاره به سونت ۳۴۲)

۷- توصیف جزئیات چهره‌ی معشوق

لئورا آغازگر تمام زیبایی‌های شعر پترارک است. تمام نیکی‌ها و خوبی‌ها، تمام زیبایی‌ها در سونت‌های او، با وی آغاز می‌شود. وجه شبه در تصویرسازی یا تصویر آفرینی شاعر نقش مهمی دارد. شاعر با دیدن طبیعت و پیرامون خویش به دنبال وجه شباهت بین طبیعت پیرامون خود و معشوق می‌گردد و در نهایت معشوق به زیباترین و بهترین شکل در اشعار شاعر جلوه می‌کند. معشوق به صورت خورشید، ماه، آفتاب (مصدق سونت‌های ۹۰ و ۱۱۹ که به وضوح شاعر لئورا را «زنی زیباتر از خورشید» می‌نامد) و یا گل و دیگر چیزهایی که مظهر زیبایی و ... هستند متجلی می‌شود:

«و لذا آن که در میان دیگر بانوان، چونان آفتابی عالم‌تاب می‌نماید.» (پترارک، سونت ۹)
و گاهی حتی لئورا درخشان‌تر از آفتاب است.

«آفتاب، سیمای درخشان خویش را در پیشگاهش از دست خواهد داد.» (همان، سونت ۳۱)
آفتاب و خورشید از دیرینه‌ترین اعصار توجه آدمی را به خود جلب کرده است. در فرهنگ نمادها، از نماد خورشید، چنین رمزگشایی شده است: «همان قدر که موجودیت خورشید پر از تضاد است، نمادگرایی آن هم چند وجهی است، در باور بسیاری از ملت‌ها اگر خورشید خود خدا نیست، مظهر الوهیت (مظهر خدای اورمزدی) است.» (کمیلی، ۱۳۹۲، ۱۳)

«خورشید نماد جهانی شهنشاه و قلب مملکت است.» (همان، ۱۳)

«پترارک در توصیف زیبایی‌های زنانه لئورا از لغات و واژگانی استفاده می‌کند که در به تصویر کشاندن این زیبایی‌ها بسیار کارساز هستند. چشم‌ها (مصدق سونت ۳۲۸)، دهان، لب‌ها (مصدق سونت ۲۰)، مژگان (مصدق سونت‌های ۱۶۰، ۲۰۰) که در آن شاعر از مژگان آغشته به ستاره صحبت می‌کند" و سونت ۳۲۵)، لبخند زیبا و دل‌نشین، رنگ سفید و سرخ رخساره (مصدق سونت‌های ۲۶۷، ۳۱۳ که در آن شاعر از "چهره زیبا و پاک" نام می‌برد و ۳۳۲)، یاقوت لب، مرواریدهای دندان‌ها (مصدق سونت ۲۰۱ که شاعر از "دهانی زیبا و فرشته‌وار مملو از مرواریدهای سفید" یاد می‌کند)، طلای گیسوان (مصدق سونت ۹۰)، پوستی به لطافت گلبرگ یاس، خورشید نگاه، الماس دندان‌ها (مصدق سونت ۳۰ که در آن شاعر از «ردیفی از الماس» برای استعاره به دندان‌های محبوب استفاده می‌کند و یا در سونت ۳۳۲)، ستارگان چشم‌ها (مصدق سونت ۱۷: "آن ستاره‌های که آشفته‌ام کردند" و یا مصداق سونت ۲۲: "ستاره‌هایش" برای استعاره به چشم‌هایش، در همان سونت: "ستاره‌های ظالم" و "ستاره‌ای درخشان"، در سونت ۲۹: "ستاره‌های خوش‌اقبال" و همچنین در سونت ۱۶۰: "در میان آن مژگان شوخ و آرام، دو ستاره با من سخن می‌گویند") و غیره همگی ساختار مشابه و مشابه علیه مورد استفاده شاعر هستند جهت توصیف زیبایی ظاهری و فیزیکی محبوب دل، عبارت "چشم‌هایش" بسیار دیده می‌شود (این واژه ۲۳۳ مرتبه تکرار می‌شود) و در توصیف آن‌ها شاعر سیاهی مردمک را در تضاد با سفیدی قرنیه به نحوی توصیف کرده که یادآور تضاد بین شب و روز است.» (عسگری، ۲۰۱۳)

«سرش طلایی ناب بود و صورتش هم چون برفی گرم می‌نمود!

مزگانش از آبنوس و چشمانش همانا ستاره‌ای دوگانه بود ...

آه‌های بانویم هم چون شعله بود و اشک‌هایش گویی از بلور...!» (پترارک، سونت ۱۵۷)
ساقی سیمین‌تن، چه خسی؟ خیز / آب شادی بر آتش غم ریز

(سعدی، ص ۴۶۳)

«یاقوت» مشابه لبان معشوق پترارک و «لعل» مشابه لبان دلبر سعدی ست. هر دو شاعر به جهت سرخی از این عنصر استفاده کرده‌اند.

لبت بخون عزیزان که میخوری لعلست / تو خود بگوی که خون می‌خوری، حلالست این؟

(سعدی، ص ۶۹۹)

همچنین واژه «الماس» (Il diamante) از سنگ‌های قیمتی و با ارزش است که ۷ بار در سونت‌های شماره ۳۰، ۵۱، ۱۰۷، ۱۲۴، ۱۵۵، ۱۷۱، ۳۲۵ آمده است و پترارک، دل‌سخت معشوق را به آن تشبیه کرده است.

«به‌راستی یارای این را ندارم که بخشی از قلب

الماس گونه‌ی زیبایش را که آن‌قدر سرسخت است، از وجودش جدا سازم!» (سونت ۱۷۱)

اگرچه دل معشوق سعدی به «سنگ» می‌ماند.

درد دل با سنگدل گفتن چه سود؟ باد سردی می‌دمم در آهنت

(سعدی، ص ۲۱۳)

سعدی نیز زیباترین‌ها در طبیعت و پیرامون خود، مشابه معشوق قرار داده است. معشوق سعدی، همچون شاهد، شکر، گنج، گوهر، دلارام، دلستان نازنین، قمر، بدر، هما، شوخ، صبح، رضوان، شاه قبایل، خداوندگار، روح، سرو، باغ فردوس، باغ و... و چهره‌ای چون آفتاب، ماه، آتش، خرمن، گل، بوستان چشمانی چون نرگس، ابروانی چون کمان، مژگانی چون ناوک، لبانی به‌مانند غنچه، پسته، ضحاک و به سرخی لعل، زنخدانی چون چاه و یا به دارد. گیسوانش همچون کمند، بنفشه و یا مار سیاهی درهم‌پیچیده می‌ماند. هر دو شاعر با ابزارها و مشابه‌های گاهی متفاوت و گاهی شبیه به هم جزییات معشوق خویش را ستایش و توصیف کرده‌اند ولی درنهایت نتیجه یکی بوده است. سعدی در توصیف سفیدی اندام یار، تن او را به سیم - نقره - تشبیه کرده و پترارک به مرم که هردو اشاره به سپیدی کرده‌اند:

به‌راستی یارای این را ندارم که بخشی از قلب

الماس گونه‌ی زیبایش را که آن‌قدرت سرسخت است، از وجودش جدا سازم!

مابقی وجودش نیز که به حرکت و تنفس مشغول است، از مرم‌ست! (پترارک، سونت ۱۷۱)

ساقی سیمین‌تن، چه خسی؟ خیز / آب شادی بر آتش غم ریز

(سعدی، ۱۳۷۲، ص ۴۶۳)

مه روی بپوشاند، خورشید خجل ماند / گر پرتو روی افتد بر طارم افلاکت

(همان، ص ۲۱۱)

گل سرخ در ادبیات با توجه به تقارن پیچیده‌ی ساختاری، لطافت، تنوع رنگ‌ها و شکفتن در بهار، تقریباً در تمامی سنت‌های عرفانی در جایگاه یک نماد، تشبیه، تمثیل یا استعاره‌ی طراوت، جوانی، متانت زنانه و زیبایی به‌طور عام به‌کاررفته است که مشبه‌به یار و یا چهره‌ی وی واقع شده است. چه در ادبیات شرقی و چه در ادبیات غربی، گل سرخ از پرراز و رمزترین گل‌هاست و مظهر کمال و جمال معشوق می‌باشد:

«دیگر بار، حضور خاضعانه‌اش را در آن مکان،

در میان بانوانی زیبا که هم چون گل سرخی در میان گل‌هایی،

ظاهری کم‌تر ازو زیبا داشتند می‌بینم که نه شاد، نه اندوهگین بود» (پترارک، سونت ۲۴۹)

در سونت ۲۴۶ پترارک از یک «گل رز سفید و پاک (candida rosa) نام می‌برد؛ و سعدی در توصیف معشوق می‌گوید:

بس که بودم چون گل و نرگس دو روی و شوخ چشم

باز یک چندی زبان در کام چون سوسن کشم

(سعدی، ۱۳۷۲، ۲۰۲)

خالِ چهره‌ی یار از آن بخش چهره است که در ادبیات پارسی بسیار مورد ستایش و توصیف عاشق قرار گرفته است. در اشعار سعدی وصف خالِ چهره‌ی معشوق را به کرات مشاهده می‌کنیم موردی که در اشعار پترارک مورد ستایش قرار نگرفته است. شاید خال در چهره‌ی معشوق در ادبیات غربی، برعکس ادبیات پارسی جذابیت چندانی ندارد. چون در شعر هیچ شاعر غربی، شاعر به ستایش آن پرداخته‌اند؛ اما معشوق مورد ستایش در ادب پارسی، همیشه دارای خالی بوده که عاشق حاضر است به‌مانند حافظ، به خاطر آن سمرقند و بخارا را ببخشد. در اشعار سعدی، خال به دانه‌ای تشبیه شده که سعدی به هوای آن به دام افتاده است:

تنها نه من به دانه‌ی خالت مقیدم / این دانه هرکه دید، گرفتار دام شد

(همان، ۳۱۰)

عجب از دام غمش گر بجهد مرغ دلی / اینهمه میل که با دانه‌ی خالش دارند

(همان، ۳۴۰)

سعدی و پترارک یک‌به‌یک اعضا و اندام یار را توصیف کرده‌اند. یکی از توصیفاتی که در اشعار سعدی دیده می‌شود و شاعر آن را ستوده خط پشت لب است که چنین موردی نیز در سونت‌های پترارک دیده نمی‌شود چون اصولاً این عنصر شعری در لیست عوامل زیبایی‌شناسی شعر عاشقانه غربی موجود نمی‌باشد. سعدی خط سبز پشت لب یار را به چشمه‌ی حیوان تشبیه کرده است که نگاهی به آن باعث زندگی جاویدان و عمر ابدی می‌شود:

خط سبز و لب لعلش به چه مانند کنی / من بگویم به لب چشمه‌ی حیوان ماند

(همان، ۳۲۵)

در سونت‌های پترارک که در دسترس قرار دارد و مورد بررسی واقع گشته چیزی که معادل، خط و خال در اشعار سعدی باشد، یافت نشده است. سعدی در غزلیاتش به ستودن و توصیف قد بلند یار نیز پرداخته است. قد یار چون سرو بلند است؛ ولی در ادامه می‌گوید قد یار او از سرو بلندتر است:

سر بالای منا، گر به چمن برگذری / سرو بالای ترا، سرو به بالا نرسد

(همان، ۲۷۷)

زنخندان، همان گودی چانه‌ی معشوق است که به چاهی تشبیه شده که سعدی در آن گرفتار شده و در دام معشوق است؛ این صید شدن در دام صیاد برای سعدی بسیار شیرین و گواراست. این زنخندان، جذابیت خاصی در ادبیات پارسی دارد که در اشعار غنایی غربی با چنین چیزی برخورد نمی‌کنیم. سعدی براین عقیده است که معشوق وی آنقدر زیباست که اگر در شهر نقاب از چهره بیاندازد، هزار انسان مؤمن و مخلص را به گناه وادار می‌کند:

اگر تو برافکنی در میان شهر نقاب / هزار مؤمن مخلص درافکنی به عقاب

(همان، ۴۱)

۱/۷-چشمان و گیسوان یار

یکی از عضوهای پیکره‌ی معشوق که می‌تواند هویت و سیرت وی را آشکار کند چشمان اوست. شاعر سونت سرا مهم‌ترین ویژگی‌های چشمان لئورا را حیات‌بخش، نرم، درخشان، آرام، شادمان، لرزان، دارای حرکت ملایم، دارای زیبایی الهی، آشیانه‌ی عشق و لطیف و مایه‌ی دلداری شاعر می‌داند. این ویژگی‌ها بر این ادعا که معشوق پترارک مهربان می‌باشد و به‌مانند دلبر سعدی جفاکار و ستمگر نیست صحه می‌گذارد. قابل‌توجه است، پترارک گاهی به سنگدلی و گاهی - در بیشتر اوقات به مهربانی - معشوق‌اش اشاره می‌کند؛ که این رویه و سبک - متضاد - در شعر و در ادبیات غربی مرسوم است. «چشمان لئورا دارای روشنایی فراسوی هر میزان توصیفی، شعله‌ور است. «نگاه لئورا» درمانگر و شفابخش است به‌مانند نگاه همه‌ی معشوقه‌های «مکتب شیرین طرز نو» (Dolce stilnovo)^۴ و پترارک در انتظار گوشه‌نگاهی از طرف لئوراست تا به آرامش از دردها برسد این ویژگی نگاه معشوق به‌عنوان درمان درد در اشعار عاشقانه کلاسیک فارسی به‌وفور یافت می‌شود و می‌توان اذعان داشت که یکی از ابتدایی‌ترین و مهم‌ترین موضوعات شعر عاشقانه غربی و شرقی است.» (عسکری، ۲۰۱۳) شاعر ایتالیایی در بعضی از سونت‌هایش از جمله سونت ۱۵۰ و ۱۷۱ اشاره به قدرت فوق‌العاده‌ی چشمان لئورا کرده و از جادوی چشمان او سخن می‌راند:

«بانویم می‌تواند با چشمانِ خویش، رودِ راین را آن‌هنگام که منجمد است

به آتش کشاند و لایه‌ی سخت و منجمدِ آن را در هم شکند!

بس که غرورش با تمام زیبای‌اش برابرست. (پترارک، سونت ۱۷۱)

و یا در جایی دیگر می‌سراید:

ما را از این بابت چه سود، چنان چه بانویمان با دیدگانِ خویش،

بررسی جلوه‌های معشوق در اشعار سعدی و پترارک

در تابستان، به یخ مبدلمان می‌فرماید و در تابستان به آتش؟» (همان، سونت ۱۵۰)

چشمان معشوق سعدی، کشیده چون بادام، شوخ، قاتل، دل‌فریب، غماز، خمار، خواب‌آلود، فتنه‌انگیز، راهزن و غارتگر، عشوه‌گرو ... می‌باشد. «در سنت شعری و نثری ادب فارسی، نرگس نماد چشم است؛ اما صفاتی که به نرگس به‌عنوان مظهر چشم داده‌شده عبارتند از: فریبندگی، شوخی، شوخ‌چشمی، بی‌حیایی، جماشی، فتنه‌انگیزی، تری، خوشی، شکم‌خالی، خماری، سرگردانی، مستی، خفته بودن، بیماری، جادو و مواردی از این قبیل.» (پاژ، ۱۳۹۴، ۸۷)

سعدی، چشمان معشوق خویش را به نرگس تشبیه کرده است؛ که می‌بینیم تمامی صفات ذکر شده را داراست.

دو چشم مست تو کز خواب صبح برخیزند/ هزار فتنه بهر گوشه برانگیزند

(سعدی، ۱۳۷۲، ۳۴۳)

ویژگی خاص چشم معشوق در اشعار سعدی، مستی آن است که یکی از ویژگی‌های نرگس است که عقل و هوش از سر عاشق می‌برد. در صورتی که در اشعار پترارک، چشم یار چنین ویژگی را ندارد. چشمان معشوقه‌ی پترارک چون ستاره‌ای است نه تنها عاشق به واسطه‌ی او عقل و دین خویش را از دست نمی‌دهد بلکه نور چشمان او هدایتگر است و راه را به او نشان می‌دهد و او را به خیر و نیکی دعوت می‌کند.

دوستی با تو حرامست که چشمان گشت/ خون عشاق بریزند حلالش دارند

(همان، ص ۳۴۱)

سعدی در رابطه با سنگدلی معشوق می‌گوید:

آه سعدی اثر کند در سنگ/ نکند در تو سنگدل اثری

(همان، ص ۸۱۱)

توصیفات پترارک از چشمان لئورا، حاکی از مهربانی و حجب و حیا در اوست (مصدق ترانه شماره ۳۲۳، سونت ۳۳۰ و ترانه ۳۵۹) و توصیفات سعدی از چشمان معشوق خویش دارد نشان از شوخ‌چشمی و گستاخی و سنگدلی وی دارد.

در غزل سعدی، اگرچه معشوق سنگدل و بی‌رحم است ولی همواره طبع آزاد و روح خوشباشی سعدی به او این اجازه را می‌دهد که به وصال یار امیدوار باشد:

تو گمان مبر که سعدی به جفا ملول گردد/ که گرش تو بی‌جنایت بکشی، جفا نباشد

(همان، ص ۲۹۰)

هر دو شاعر برای توصیف، چشمان معشوق را به گیاه و یا گلی توصیف کرده است. سعدی چشم معشوق را به گل نرگس و پترارک به برگ بو تشبیه کرده است. «لئورا در زبان ایتالیایی به معنی برگ بو می‌باشد؛ و در این حال نمادی از معشوقه‌ی پترارک است. شاعر به‌مانند درختی است که بر ریشه ایستاده و آرامش او ناشی از چشم لئوراست؛ یعنی ریشه درخت آرامش، از لئورا تغذیه می‌کند.» (گاژ و همکاران، ۱۳۹۱، ۸) نکته مهمی که ویژگی چشمان هر دو معشوق داراست، قدرت سحر و درمانگری و مرهم زخم دل عاشق بودن است؛ معشوق هر دو شاعر اگر که با نگاه خویش قلب عاشق را زخمی می‌کنند ولی نگاه پر مهر و محبت ایشان شفای درد و غم عاشق است:

«... و آن دیدگان زیبایی که همه‌ی قلب‌ها را به سنگ‌هایی مبدل می‌سازد:
با چو نان قدرتی که شب تار را روشنی می‌بخشند و ظلمت گودال را نورانی می‌سازند،
و روحی را از کالبد تن جدا می‌سازند تا آن را به دیگری دهند.» (پترارک، سونت ۲۱۳)
و سعدی در تأکید بر قدرت چشمان یار می‌گوید:

مردم چشمش بدر پرده اعمی زشوق / گر درآید در خیال چشم اعمی روی تو

(سعدی، ۱۳۷۲، ۷۱۰)

گیسوان معشوق از جمله اعضاء پیکره یار است که شاعران غربی و یا پارسی بدان نظر داشته‌اند. جلوه گیسو در سونت و غزل متفاوت است. در غزل فارسی، گیسوی سیاه و مجعد یار حکم دامی ست که معشوق افکنده و عاشق در آن گرفتار است؛ ولی در سونت، نقش دام را چشمان یار بازی می‌کند؛ که عاشق به‌واسطه‌ی آن به بند کشیده شده است. پترارک گیسوان طلایی معشوق خود را توصیف و آن را می‌ستاید. گیسوان طلایی لئورا مانند خورشید می‌ماند. تارهای طلایی او به‌مانند اشعه‌های خورشید جذاب و گیراست. «رنگ موهای لئورا کارکرد مهمی دارند: یادآوری و خاطره رنگ طلایی باعث این می‌شود که شاعر به شکل مستمر به خاطرات و تداعی روزهای شیرین عشق بپردازد. تارهای طلایی گیسوی لئورا از طریق کلمات اعلامی شاعر به نشانه و سمبل «گذرا بودن زندگی» و «به دست نیاوردن آنچه که میل و جان و آرزوی عاشق است» مبدل شدند. در کل سرود نامه پترارک واژه‌ی «گیسوان طلایی» از اهمیت بیشتری برخوردار است و در کل اثر حدود ۶۰ بار آمده است.» (عسگری، ۲۰۱۳)

«... و نیز گیسوانش که با مرواریدها و جواهراتی به بالا جمع شده و طلایی‌تر از هر طلای صیقل شده‌ای به

پایین فرو می‌ریزد، بنگرم.» (پترارک، سونت ۱۹۶)

«لئورا، مادر تمام گیسو طلایان است؛ یعنی اینکه وی برای اولین بار به عبارت گیسوی طلایی ارزش هنری خاص می‌بخشد. گیسوان طلایی او تبدیل می‌شود به یک ارزش شعری و ابدی مورد تقلید شعرای زیادی در سراسر اروپا و برای سده‌های ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ قرار می‌گیرد. معشوقه شکسپیر نیز گیسوان طلایی دارد؛ اما از قرن ۱۸ آرام‌آرام، معشوقه‌های دارای گیسوان سیاه وارد عرصه هنر بیانی و شعری گردیده و موهای بلوند کارکرد بیانی شعری خود را از دست می‌دهند. در رمان‌های مشهور ایتالیایی قرن نوزدهم معشوقه‌ها و محبوب‌ها همگی بدون استثناء دارای گیسوان تیره هستند.» (عسگری، ۲۰۱۳) در ادبیات پارسی، همیشه موی معشوق سیاه، بلند و مجعد بوده است. گیسوی یار چه در اشعار شاعران قبل از سعدی و چه در اشعار شاعرانی که پس از سعدی پا به عرصه‌ی ادبیات گذاشته‌اند، همه دارای ویژگی سیاهی و پیچ‌وتاب بوده‌اند. سعدی به‌عنوان کسی که از این سنت و سبک ادبی پیروی می‌کند، در غزل‌هایش همیشه موی سیاه یار را ستایش کرده و به‌عنوان جذاب‌ترین عضو پیکره‌ی یار که او را مجذوب خود کرده و در پیچ‌وخم آن اسیر شده از او یاد کرده است.

خورشید زیر سایه‌ی زلف چو شام اوست / طوبی غلام قد صنوبر خرام اوست

(سعدی، ۱۳۷۲، ۱۴۴)

گفتم که نیاویزم با مار سر زلفت / بیچاره فرو ماندم پیش لب ضحاکت

(همان، ۲۱۱)

۸- شباهت معشوق در غزل و سونت

بعضی اوقات معشوق به صورت مشابه و یکسان در اشعار سعدی و سونت‌های پترارک جلوه می‌کند؛ مانند آفتاب، ماه، پری، ملک، بهار، غزال، گل، گل سرخ و ... پترارک و سعدی معتقدند که معشوقی چون آفتاب دارند. معشوق: زندگی‌بخش و هستی‌بخش و هدایت‌گر زندگی عاشق است و به ایشان امید و نور می‌دهد. آن‌ها حتی پا را از این فراتر گذاشته‌اند و در توصیف معشوق می‌گویند که آفتاب نور خود را از معشوق می‌گیرد و در هنگام وجود یار، آفتاب چهره‌ی خود را از شرم می‌پوشاند:

«بدینسان از خواب برمی‌خیزم تا به سپیده‌دم و خورشیدی که همراه اوست

درود گویم؛ و نیز به آن خورشید دیگری کز دوران جوانی‌ام تاکنون،

هم چنان مرا خیره و مسحور نگاه داشته است.» (پترارک، سونت ۲۱۹)

معشوق در غزلیات سعدی و سونت‌های پترارک، حکم جان عاشق را دارند. پترارک بارها در اشعارش آورده است که بدون لئورا، آرزوی مرگ می‌کند و وجود خود را وابسته به وجود معشوق می‌داند و سعدی نیز در این رابطه می‌گوید:

مشتاق را کی بود آرام و صبوری / هرگز نشنیدم که کسی صبر ز جان کرد

(سعدی، ۱۳۷۲، ۲۶۵)

آرکی تایپ‌ها یا کهن‌الگوها از جمله موارد مشترکی است که هر دو شاعر از آن برای توصیف بهتر معشوق از آن بهره گرفته‌اند. پترارک و سعدی هر دو برای توصیف زیبایی‌های معشوق خویش به خدایان نظر داشته‌اند؛ اما تفاوت بزرگ در این دو معشوق این نکته است که لئورا، دلبر پترارک مهربان، رئوف و محجوب و آرام است؛ زیبایی و سیمای معشوق آن‌قدر دوست‌داشتنی ست که گاهی اوقات، عاشق به واقعی بودن آن شک می‌کند. راه رفتن لئورا به انسان‌های فانی شباهتی ندارد. «پترارک در سونت نود از توصیفی که ویرژیل (ویرگیلیوس) شاعر رومی در «نئیده» از ونوس کرده، بهره برده است. گویی شاعر سونت سرا برای بیان صفات زیبایی لئورا به صفات الهه‌ای نیازمند بوده است» (عبادیان، ۱۳۷۲، ۱۴۹) در اساطیر رومی، «ونوس» (Venus) الهه‌ی زیبایی به شمار می‌رود. «صیاد کوه، ۲۹، ۱۳۸۶) پترارک در سرودن سونت‌های خود و وصف لئورا به ونوس این الهه‌ی زیبا که مظهر عشق و زیبایی است، نظر داشته است. پترارک، معشوقه‌ای داشت بسیار زیبا، با موهای طلایی و مجعد، چشمانی سیاه و پوستی سفید. شاعر دل‌باخته در تمامی سروده‌های خود به شکلی زیبا، ظواهر و اعضای لئورا را توصیف کرده و او را شبیه به ونوس الهه‌ی عشق و زیبایی می‌داند. در سونت نود، پترارک به این نکته اشاره کرده است که:

«بانویم عادت بر آن داشت که گیسوان طلایی‌اش را که در هزاران گره زیبا

درهم پیچ‌وتاب می‌خورد در نسیم رها سازد و سپس نوری زیبا،

فراسوی هر میزان توصیفی، در آن چشمان زیبایی
که نورشان اینک ضعیف‌تر گشته است، شعله‌ور می‌گردید...
سیمایش به رنگی در می‌آمد که شفقت بر خود دارد؛
نمی‌دانم شفقتی راستین یا دروغین بود -
من نیز با آتش‌زنه‌ی "عشق" که در سینه داشتیم،
جای شگفتی نیست که با سرعت سراپا آتش شدم...!
شیوه‌ای که گام برمی‌داشت، از نوع گام زدن فانیان نبود،
بلکه حالتی مختص فرشتگان بود و آنگاه که سخن می‌فرمود،
بیش از صرفاً آوایی زمینی بود که به ترانه‌سرایی می‌پرداخت،
به‌راستی آنچه شاهد بودم، روحی خدایی و نیز آفتابی زنده بود! ...» (پترارک، سونت ۹۰)

افلاطون زیبایی‌های زمینی را سایه‌ای از زیبایی‌های راستین می‌پندارد و می‌گوید: فقط کسی که آن زیبایی راستین را با دیده‌ی روح بنگرد از زیبایی‌های زمینی که اشباح و سایه‌های زمینی راستین‌اند، روی برتابد. شاید به همین دلیل است که پترارک برای توصیف زیبایی‌های لئورا، از الهه‌ی عشق و زیبایی ونوس مدد گرفته و او را توصیف کرده است.

فریده مهدوی دامغانی در مقدمه‌ی ترجمه کتاب «سروده‌های عاشقانه فرانچسکو پترارک» به نقل از «مارک موزا» می‌نویسد: «پترارکا کوشیده است از زیبایی‌های طبیعی بانویش با ما سخن بگوید. بدین‌سان است که گاه می‌نگریم شاعر "سروده‌ها" آن‌قدر پیش رفته است که با استفاده از ضمیر سوم شخص مفرد «او» یا کلمه‌ی «بانویم»، با نهایت هنرمندی کوشیده است آمیزه‌ای از آن «سوفیا» (مظهر فلسفه و خرد و درایت در یونان باستان) و بئاتریس و دفن (Dafne) و راشد (Rachele) (آن شخصیت دوست‌داشتنی دینی در کتاب عهد عتیق) و میتیلا (Metilda) (که ندیمه‌ی بئاتریس در بخش برزخ «کمدی الهی» به شمار می‌رفت) و فرانچسکا دریمینی (Francesca da Rimini) (یکی از مهم‌ترین و دوست‌داشتنی‌ترین شخصیت‌های دانته در سرود پنجم بخش «کمدی الهی») و پروسپینا و کاردئا الهه‌ی روم باستان (که قدرت و وظیفه‌اش در این بود که هر چیز بسته‌ای را بگشاید و هر چیز گشوده‌ای را ببندد) و رئا (Rea) و سیلیویا (Silvia) (که همانا مادر شهر رم است) و مینروا (Minerva) و دیانا (Diana) و ونوس بیافریند که همه در وجود بانوی اندیشه‌اش که لائورا نام دارد، تجلی یابند.» (مهدوی، ۱۳۸۲، ۲۷) (اشاره به سونت ۹۰)

اما در ادبیات فارسی و در اشعار سعدی این نکته قابل‌توجه است که سعدی در سرودن غزل‌های عاشقانه به «زهره» (Bidox)° (بیدخت) نظر داشته است؛ و اما این نقش را در اسطوره‌های ایرانی، زهره (بیدخت)، برعهده دارد. این مطلب بیانگر است که مسئله‌ی زیبایی تا چه اندازه ذهن انسان را، حتی در گذشته‌های بسیار دور، به خود مشغول داشته است؛ تا آنجایی که برای آن سرچشمه‌ی آسمانی قائل می‌شدند و مسئولیت آن را نیز برعهده‌ی الهه‌هایی می‌گذاشتند.

بررسی جلوه‌های معشوق در اشعار سعدی و پترارک

زهره یا ناهید، «او زنی نیرومند، سپید، زیبا و خوش اندام است. با کفش‌هایی زرین و کمربندی بر میان و جبه‌ای پرپها، پرچین و زرین در بر (یشت ۵، بندهای ۱۲۶، ۶۴، ۷). او برسم در دست، گوشواره‌ای زرین بر گوش و تاجی با یکصد گوهر بر سر دارد (یشت ۵، بندهای ۱۲۸، ۱۲۷). او در میان ستارگان بسر می‌برد (یشت ۵، بند ۸۸) و گردونه‌ی او را چهار اسب نر می‌برند (یشت ۵، بندهای ۱۱ و ۱۳) که باد، باران، ابر و تگرگ‌اند (یشت ۵، بند ۱۲۰). برای پیروزی بر دشمنان و دیوان باید از او یاری خواست (یشت ۵، بندهای ۵۰، ۴۶، ۲۶، ۲۳)» (بهار، ۱۳۶۲، ۵۰)

قرینه و شبیه توصیفات پترارک را در غزل‌های سعدی این‌گونه می‌یابیم:

این چه وجودست نمی‌دانمت / آدمی یا ملکی یا پری؟

(سعدی، ص ۷۹۸)

فریده مهدوی دامغانی به نقل از مارک موزا در ادامه افزوده است که «این بانوان از ندیمگان مریم مجدلیه و حضرت مریم عذراء (درود خدای بر او باد!) می‌باشند و اینک در وجود لائورا تجلی‌یافته است. از سویی دیگر در سونت‌های پترارک به گیاه خرزهره برخورد می‌کنیم. خرزهره نمادی، از «دفته»، یعنی همان دوشیزه دوست‌داشتنی و معصومی که در «دگردیسی‌های» او بد ظاهر گردید؛ و پس از واپس زدن عشق پرشور آپولن که خدای شعر و موسیقی و زیبایی بود، با خشم آن خدا مواجه شد و این موجب گردید که دوشیزه‌ی معصوم، به گیاه خرزهره مبدل گردد»:

«رفته است آن صورتی که بسیار زیبا و مقدس بود!

چونان که با دیدگان شیرینش، قلبم را از هم می‌درید:

قلبی که روزگاری از آن من بود لیک، ترکم کرد تا او را دنبال کند،

همویی که قلبم را در میان شنلِ زیبایش در هم پوشانند...

نخست آن را به زیرزمین برد و سپس به عالم بهشت عروج داد:

جایی که اینک مزین به تاجی از برگ‌های درخت خرزهره که به دلیل پاکی،

و عفت شکست ناپذیرش دریافت داشته، در نهایت پیروزی حضور دارد...!» (پترارک، سونت ۳۱۳)

... در گفتگوی عشق، از نقش جمال نمی‌توان غفلت کرد. از همین روی اگر دامنه‌ی عشق و جمال‌گرایی را

گسترده بنگریم می‌توان به این نکته رسید که اولین اشعار غنایی با سرودن شعر در مغالزه و عشق‌بازی با کنیزکان

و غلامان آغاز گردیده است. زیبایی صورت معشوق، برای سعدی ارزشی به مراتب بالاتر از لاله و نسرين دارد

گر بهار و لاله و نسرين نروید گو مروی / پرده بردار ای بهار از لاله و نسرين من

(سعدی، ۱۳۷۲، ۶۹۲)

جسم معشوق از لطافت شبیه روحی است که پیراهن پوشیده است. شاعر از واژه‌ی پیراهن برای توصیف

لطافت تن معشوق است؛ و از سویی لطافت روی محبوب را به بهار تشبیه کرده است.

خاطر به باغ می‌رودم روز نوبهار / تا با درخت بنشینم به بوی دوست

(همان، ۴۵۰)

دلبر پترارک نیز به مثابه بهار می ماند. او نه تنها به بهار تشبیه شده است بلکه با بهار آمیخته و گویی خود بهار است؛ او بهار زندگی پترارک است بدون او فصل های زندگی پترارک همه زمستان است. پترارک نیز همانند سعدی جمال گرا بوده و حسن و زیبایی علاقه ی فراوان نشان می داده است. تمام شخصیت های مذهبی تاریخی و یا خدایانی که لئورا در اشعار پترارک به آن صورت تجلی پیدا کرده است زنانی بوده اند که به غیر از خصوصیات شاخص اخلاقی از جمله: مهربانی، خرد و درایت، پرهیزگاری و عفیف بودن بسیار زیبا می بوده اند.

۹- تفاوت ویژه معشوق در غزل و سونت

نکته ی قابل ذکر در رابطه با تفاوتی است که معشوق سعدی با معشوق پترارک دارد. این ویژگی مهم یعنی کلیت داشتن معشوق سعدی و فردیت داشتن معشوق پترارک که بسیار قابل توجه می باشد. این ویژگی نه تنها در شعر سعدی بلکه در سبک عراقی و شاعران دیگری باعث شده که خواننده نتواند تصویر دقیقی از معشوق سعدی و یا معشوق در سبک عراقی در ذهن خویش تصور کند؛ اما در سونت به علت فردیت داشتن معشوق و آوردن نام معشوق در بین سونت ها و دیگر موارد از جمله خصوصیات و ویژگی های که خاص لئورا بوده، باعث شده که مخاطب شخصیت معشوق را با نام لئورا و با تمام ویژگی های خاصش در ذهن تصور کند. به عنوان مثال: دانته از بئاتریس، شکسپیر از ویولتا (Violeta) و همچنین چینو دا پیستویا از سلواجا (Selvaggia) نام می برد و به آن ها فردیت خاصی می بخشد.

«در واقع یکی از ویژگی های برجسته ی معشوق غزل فارسی، کلیت آن است؛ چنان که بنابر نظر شفیع کدکنی، معشوق شاعر دوره ی بازگشت و معشوق سعدی و معشوق تغزل های فرخی سیستانی یکی است؛ البته در غزل دوره ی صفوی تا حدودی معشوق فردیت می یابد؛ برای مثال دست کم می توان دریافت که رنگ چشم معشوق سبز است یا سیاه» (اناری، ۱۳۹۵، ۲)

۱۰- نتیجه گیری

در اشعار سعدی و پترارک، معشوق به جلوه های مختلفی نمود پیدا می کند: داشتن زیبایی، صعب الوصول بودن معشوق، مقام والای معشوق از موارد مشترک و برجسته ی اشعار ایشان بوده است. در اشعار هر دو شاعر، دیده می شود که در بعضی موارد معشوق به یک صورت جلوه می کند، به مانند گل و یا به صورت آفتاب یا پری؛ و یا هر دو شاعر برای توصیف معشوق خویش از آرکی تایپ ها یا کهن الگوها سود جستند. در هر صورت معشوق دارای مقام والا و شایسته ای است، هر دو شاعر، معشوق خویش را تا آسمان ها و جایگاه فرشتگان بالا برده اند ولی این موضوع به شکل های متفاوتی تصویرآفرینی شده است.

معشوق مهربان پترارک و معشوق جفاکار سعدی هر دو صعب الوصول و زیبارو بوده اند. اگرچه در غزلیات سعدی تصویرگرایی، تصویرآفرینی و مضمون یابی بسیار بسامد بیشتری نسبت به سونت های پترارک دارد و به شکل های متفاوتی صورت پذیرفته است؛ با این همه سعدی توصیفات زیادی از معشوق خویش داشته ولی نتوانسته چهره ی درست و دقیقی از وی برای مخاطب خود متصور کند که این از نتایج کلیت داشتن معشوق

است. کلیت معشوق سعدی و فردیت داشتن معشوق پترارک، یار جفاکار سعدی و یار مهربان پترارک از جمله تفاوت‌های مهم در این بررسی بوده است که نشان می‌دهد هر دوی این شاعرها پیرو سنت شعری پیشینیان بوده‌اند. اگرچه که چشمان دلبر سعدی شوخ، فتنه‌گر، کشنده و غماز و فریبنده است ولی چشمان لئورا آرام، روشن، درخشان و حیات‌بخش و مسحور کننده می‌باشد. چشمان یار پترارک دارای ویژگی‌های مثبت و چشمان غماز و فتنه‌گر یار سعدی با ویژگی‌های منفی همراه بوده است. سعدی از طریق گیسوان یار به دام عشق می‌افتد و پترارک اسیر چشمان لئورا گشت.

پی‌نوشت

- ۱- (Francesco Petrarca) فرانچسکو پترارک (زاده ۲۰ ژوئیه ۱۳۰۴- درگذشته ۱۹ ژوئیه ۱۳۷۴)، اندیشمند، مورخ، نویسنده، شاعر، انسان‌شناس و اومانیست ایتالیایی است و به‌عنوان اولین شاعر مدرن و از متقدمان اومانیسم شناخته می‌شود. وی اغلب به‌عنوان " پدر اومانیسم " شناخته می‌شود. شاعران انگلیسی مانند جفری چاوسر، ویلیام شکسپیر و ادmond اسپنسر از سونت‌های زیبای او (غزل‌های ۴ بندی و ۱۴ سطر) تأثیر زیادی گرفته‌اند. دانش وسیع او از نویسندگان کلاسیک و احیای دوباره زبان لاتین باعث شده تا او را به‌عنوان اولین و بزرگ‌ترین انسان‌شناس یاد کنند. وی همچنین نقش مهمی در پیشرفت زبان ایتالیایی به‌عنوان یک‌زبان ادبی داشت.
- ۲- (Archetype) آرکی تایپ برگرفته از واژه یونانی آرکه تیپوس است. این واژه در یونانی به معنی مدل یا الگویی بوده است که چیزی را از روی آن می‌ساختند.
- ۳- سونت (Sonetto) به‌نوعی سیستم عروضی در غزل عاشقانه غربی اشاره دارد که با فرانچسکو پترارک به اوج شهرت و کثرت استفاده در بیان مضامین عاشقانه رسید. سونت از چهارده مصرع تشکیل یافته است که عموماً به شکل سه مصرع، سه مصرع و هشت مصرع سروده می‌شود. مصرع‌ها در اکثر موارد یازده هجایی هستند.
- ۴- (Dolce stilnovo) صدسال قبل از پترارک، یک مکتب ادبی پدید آمد که از نگاه معشوق صحبت می‌کند. تا قبل از آن اشعار حماسی بوده است و مضمون اشعار، دعوت به کشورگشایی و دعوت به مسیحیت، به جنگ و... بوده است. از قرن سیزدهم اشعار عاشقانه به طرز چشمگیری در عرصه ادبیات مغرب زمین پیدا شد و مورد تقلید شعرای بسیاری قرار گرفت.
- ۵- (Bidox) بیدخت نام ستاره‌ی زهره که صاحب فلک سوم و اقلیم پنجم است؛ او را ناهید هم گفته‌اند. ظاهراً هیدخت بوده و بعدها تصحیف شده (هی = خوب)، به معنی دختر خوب است که ناهید اطلاق شده است.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. بهار، مهرداد، (۱۳۶۲)، پژوهشی در اساطیر ایران، ج اول، تهران: انتشارات توس.
۲. پترارک، فرانچسکو، (۱۳۸۸)، اشعار عاشقانه‌ی فرانچسکو پترارک، ترجمه‌ی فریده مهدوی دامغانی، چاپ اول، تهران: نشر تیر.

۳. سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۷۲)، کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، ج اول، چاپ ششم، تهران: امیر کبیر.
۴. شمیسا، سیروس، (۱۳۷۰)، سیر غزل در شعر فارسی، چاپ سوم، تهران: انتشارات فردوس.
۵. شمیسا، سیروس، (۱۳۷۶)، سیر غزل در شعر فارسی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات فردوس.
۶. صیادکوه، اکبر، (۱۳۸۶)، مقدمه‌ای بر نقد زیباشناسی سعدی، تهران: نشر روزگار.
۷. عبادیان، محمود، (۱۳۷۲)، تکوین غزل و نقش سعدی، چاپ اول، تهران: انتشارات هوش و ابتکار.
۸. معصومی، غلامرضا، (۱۳۹۳)، دایره المعارف اساطیر و آیین‌های باستانی جهان سوم، ج ۳، تهران: سوره‌ی مهر.

ب) مقاله‌ها

۱. احمدی اناری، زهرا، (۱۳۹۵)، «جلوه‌ی خاص معشوق در غزل صائب»، مجله‌ی شعر پژوهی (بوستان ادب): دانشگاه شیراز، سال هشتم، شماره‌ی سوم، پاییز، پیاپی ۱۹.
۲. آقابابایی خوزانی، زهرا، (۱۳۹۰)، «نشانه‌ی زیبایی پیکرین در ادب پارسی»، کهن نامه‌ی ادب پارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی: سال دوم، شماره اول، بهار و تابستان، صص ۱-۱۹.
۳. چرمگی عمرانی، مرتضی، (۱۳۸۷)، «نام‌های شاعرانه‌ی معشوق در غزلیات خاقانی، نظامی و سعدی»، فصلنامه‌ی علمی پژوهشی کاوش نامه: سال نهم، شماره ۱۷.
۴. گاژ، رامون و همکاران، (۱۳۹۱)، «بررسی تطبیقی چشم دلدار در غزلیات حافظ و ترانه نامه‌ی پترارک»، فصلنامه‌ی پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی: د ۳، ش ۴ (پیاپی ۱۲) زمستان، صص ۲۵۷-۲۸۳.
۵. یزدان پناه، مهرعلی، عدنانی، روجا، (۱۳۹۱)، «بررسی تطبیقی جلوه‌ی معشوق در غزلیات خاقانی و سعدی»، فصلنامه در دری (ادبیات غنایی، عرفانی): گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد، سال دوم، شماره دوم بهار، صص ۹۵-۱۰۶.
۶. رساله دکتری دکتر فاطمه عسگری، ایتالیا: دانشگاه پروجا، دپارتمان فرهنگ و زبان ایتالیایی، ژوئن ۲۰۱۳.